


The Theory of Correlation of Social Obligation with the Approval of Right from the Viewpoint of Āyatollāh ‘Abd al-Karīm Ḥā’irī-Yazdī (Case Study: Proving the Right of Divorce to the Wife) ¹

Hadi Mesbah

Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Ferdowsi University of Mashhad, Iran;
h.mesbaholhoda@gmail.com

 <https://orcid.org/0000-0002-9019-8270>

Receiving Date: 2020-03-07; Approval Date: 2022-07-24


**Justārḡhā-ye
Fiḡhī va Uṣūlī**

Vol.8, No.28
Fall 2022

137

Abstract

The great researcher Āyatollāh ‘Abd al-Karīm Ḥā’irī-Yazdī has *uṣūlī* and *fiḡhī* thoughts, neither excessive rationalism nor unequivocal textualism, but rather has moderate *ijtihādī* thought. From this point of view, the theory of “the theory of the correlation of social obligation on the approval of right” can be extracted from his *ijtihādī* thinking. Accepting this theory, Āyatollāh ‘Abd

1 . Mesbah – H ; (2022); “ The Theory of Correlation of Social Obligation with the Approval of Right from the Viewpoint of Āyatollāh ‘Abd al-Karīm Ḥā’irī-Yazdī ” ; *Jostar_ Hay Fiḡhi va Usuli*; Vol: 8; No: 28 ; Page: 137-157 ;  10.22034/jrj.2022.63556.2452

© 2022, Author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

al-Karīm Ḥā'irī-Yazdī believed that sometimes in issuing a *ḥukm* (decree) and *taklīf* (obligation) the observance of another right is considered, thereby it creates rights for another person. By extracting this theory from his academic works and proving it, the author presents the case of “the right of divorce for the wife” to apply this theory. The presented example is obtained and proven by highlighting verse 229 of Sūrah al-Baqarah “*then [let there be] either an honourable retention or a kindly release*” and the correlation of social obligation with approval of right. Other cases that create rights for the other people by his theory are “the right of the poor” in *khums* and *zakāt* and “the right of the person who was absent” in obtaining his satisfaction.

Keywords: Theory of the Correlation of Social Obligation with Approval of Right, Right of Divorce for the Wife, Right of the Poor, Right of the Person Who Was Absent.

نظریه تلازم تکلیف اجتماعی با ثبوت حق از دیدگاه شیخ عبدالکریم حائری^۱

(مطالعه موردی اثبات «حق طلاق برای زوجه»)

هادی مصباح

مدرس حوزه و دانشگاه: رایانامه: h.mesbaholhoda@gmail.com


تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۰۲

نظریه تلازم تکلیف
اجتماعی با ثبوت حق از
دیدگاه شیخ عبدالکریم
حائری
۱۳۹

چکیده

محقق بزرگ شیخ عبدالکریم حائری دارای اندیشه‌های اصولی و فقهی نه عقل‌گرای مفرط و نه متن‌گرای بی‌چون‌وچرا، بلکه دارای تفکر اجتهادی همراه اعتدال است. از این رهگذر نظریه «تلازم تکلیف اجتماعی بر ثبوت حق» را می‌توان از تفکر اجتهادی ایشان استخراج کرد. شیخ عبدالکریم حائری با پذیرش این نظریه معتقد است گاهی در جعل حکم و تکلیف رعایت حق دیگری لحاظ می‌شود، در نتیجه برای شخص دیگر ایجاد حق می‌کند. نگارنده با استخراج این نظریه از آثار علمی ایشان و اثبات آن، مورد «حق طلاق برای زوجه» را در تطبیق این نظریه ارائه می‌دهد. نمونه ارائه‌شده با استظهار از آیه «إِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ» و تلازم تکلیف اجتماعی با ثبوت حق به دست می‌آید و ثابت

۱. مصباح، هادی. (۱۴۰۱). «نظریه تلازم تکلیف اجتماعی با ثبوت حق از دیدگاه شیخ عبدالکریم حائری». فصلنامه علمی پژوهشی جستارهای فقهی و اصولی. ۸ (۲۸): ۱۵۷-۱۳۹.

 <https://orcid.org/0000-0002-9019-8270>

می‌شود. موارد دیگری که با نظریهٔ ایشان برای دیگری ایجاد حق می‌کند و می‌توان آن را نام برد، «حق فقرا» در خمس و زکات و «حق غیبت‌شده» در جلب رضایت او است.

کلیدواژه‌ها: نظریهٔ تلازم تکلیف اجتماعی با ثبوت حق، حق طلاق برای زوجه، حق فقرا، حق غیبت‌شده.

مقدمه

در جعل حکم و وظایف شرعی گاه فقط «تکلیف» جعل می‌شود و گاه «تکلیف و حق» هر دو جعل می‌شود. هرکدام از این دو نوع جعل حکم، آثار متفاوتی به دنبال دارد. از جمله موارد آثار جعل «تکلیف و حق» ایجاد «حق طلاق برای زوجه» است. بسیاری از فقیهان با استفاده از اطلاق ادله‌ای مانند حدیث «الطلاق بید من أخذ بالساق» (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ۶۰۰/۲؛ ابن ابی‌جمهور احسایی، ۱۴۰۵ق، ۱/۲۳۴) اجازهٔ اجرای طلاق از سوی زن را نمی‌دادند و زنان را ناچار به تحمل زندگی همراه با سختی و دشواری می‌دانستند (محقق داماد، بی‌تا). این فتوا در زمان شیخ عبدالکریم حائری^۱ نیز رایج بود و زندگی تحمیلی برای زنان بین مردم ایران امری عادی بود. از آنجا که شیخ عبدالکریم حائری در اندیشه‌های اصولی و فقهی‌اش نه عقل‌گرایی مفرط بود و نه متن‌گرایی بی‌چون‌وچرا (محقق داماد، بی‌تا)، دیدگاه ایشان دربارهٔ حق طلاق برای زن همچون بعضی از فقهای امامیه، با بیشتر فقها و مراجع متفاوت بوده است. فقهایی را که در این مورد می‌توان یاد کرد و شیخ عبدالکریم حائری با آن‌ها در موضوع «حق طلاق برای زوجه» هم‌نظر است عبارت‌اند از: شیخ مفید^۲ (مروراید، ۱۴۱۰ق، ۱۸/۴۳)، ابی‌یعلیٰ حمزه‌بن عبدالعزیز دیلمی معروف به سلار^۳ (مروراید، ۱۴۱۰ق، ۲۰/۱۱۹)، ابی‌الصلاح حلبی^۴ (مروراید، ۱۴۱۰ق، ۱۸/۸۷). از متأخران نیز میرزای قمی^۵ (میرزای قمی،

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۸

پاییز ۱۴۰۱

۱۴۰

۱. ۱۲۷۶ق - ۱۳۵۵ق.

۲. ۳۳۶-۴۱۳ق.

۳. متوفی ۴۶۳ق.

۴. ۳۴۷-۴۴۷ق.

۵. متوفی ۱۲۳۱ق.

۱۳۹۹، ۷۲ و ۷۱/۸)، سید محمد کاظم یزدی،^۱ صاحب کتاب عروة الوثقی و از معاصران نیز شیخ حسین حلی (حلی، ۱۴۱۵ق، ۱۸۵-۱۹۵) و محقق خویی (خویی، ۱۴۱۰ق، ۲/۲۸۲) را می‌توان نام برد (ر.ک: موسوی گلپایگانی، ۱۴۰۹ق، ۲/۲۶۴). به عقیده آنان خودداری شوهر از انجام وظایف زوجیت (اعم از پرداخت نفقه، همخوابی، آمیزش جنسی، حسن رفتار...) چه به سبب کوتاهی شوهر باشد یا بدون کوتاهی او، موجب می‌شود زن نسبت به درخواست طلاق، حق رجوع به حاکم شرع برای دادخواهی داشته باشد. حاکم شرع نیز ابتدا شوهر را ملزم به رعایت حقوق همسر و سپس اجبار به طلاق می‌کند و در صورت خودداری شوهر، حاکم زن را طلاق خواهد داد.

دلیل دیدگاه محقق بزرگ شیخ عبدالکریم حائری در این زمینه به نظریه ایشان در «تلازم تکلیف اجتماعی بر ثبوت حق» و تفکر اجتهادی همراه با اعتدال وی (محقق داماد، بی‌تا) برمی‌گردد که در فتوای ایشان اثر گذاشته است. اگرچه وی به تبیین نظریه تلازم نپرداخته است، ولی نگارنده در این مقاله با روش کتابخانه‌ای، استقرایی، استدلالی و تطبیقی در پی استخراج دیدگاه ایشان از مطالب علمی منتشر شده و تبیین آن و نیز ارائه نمونه‌ای از تطبیق این نظریه و در نتیجه اثبات دیدگاه ایشان برآمده است که منشأ آن نظریه «تلازم تکلیف اجتماعی بر ثبوت حق» است.

نظریه تلازم تکلیف
اجتماعی با ثبوت حق از
دیدگاه شیخ عبدالکریم
حائری

۱۴۱

تبیین نظریه «تلازم عرفی خطاب تکلیفی اجتماعی و ثبوت حق»

برای دریافت دقیق‌تر این دیدگاه توجه به انواع «جعل حکم» (ر.ک: فاضل لنکرانی، ۱۳۸۵، ۳۱۶/۵-۳۱۷؛ جمعی از محققین، ۱۳۸۸، ۳۷۶/۱) و مباحث «حق و تکلیف» (ر.ک: فیاضی غزنوی، ۱۳۹۳، ۲۱-۴۲؛ نویان، ۱۳۸۶، ۲۵۳-۲۱۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۲، ش ۲۹) لازم است. همان‌طور که روشن است در جعل حکم و وظایف شرعی گاه فقط «تکلیف» جعل می‌شود، گاه «تکلیف و حق»^۲ هر دو جعل می‌شود (ر.ک: حائری یزدی، بی‌تا، ۱۶۷؛ حائری

۱. متوفی ۱۳۳۷ق.

۲. از ویژگی‌های حق این است که حق قابل اسقاط یا تغییر و تعدیل است، اما تکلیف قابل اسقاط نیست. به‌طور مثال در احکام عبادی وقتی تکلیف تشریح می‌شود، قابل ساقط شدن نیست، مگر درباره کسی که شرایط عامه تکلیف را نداشته باشد، مثل عارض شدن جنون بر مکلف که موجب ساقط شدن است.

یزدی، ۱۴۱۸ق، ۴۵۹؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۱ش، ۷۲/۱، ۷۳. صورت اول مثل خطاب «أقیموا الصلاة» که ایجاد تکلیف می‌کند و آن وجوب نماز است، ولی ایجاد حق برای دیگری نمی‌کند. در صورت دوم وقتی خطاب «اتوا الزکاة» می‌آید، علاوه بر جعل تکلیف وجوب پرداخت زکات برای مکلف، حقی به نفع فقرا برعهده مکلف ایجاد می‌شود. به این صورت که از سوی شارع یک خطاب تکلیفی می‌آید و برای رعایت حال دیگران علاوه بر وجوب پرداخت زکات، حقی برعهده مکلف ایجاد می‌کند. از این قبیل مجعولات شرعی که علاوه بر اثبات حکم شرعی برعهده مکلف، حقی را برای دیگری نیز اثبات می‌کند فراوان وجود دارد؛ مواردی همچون ایجاد حق تقدم برای شرکا در شرکت یا ایجاد حق برای بیمه‌شده با پرداخت حق بیمه از سوی بیمه‌گذار براساس قرارداد بیمه یا ایجاد حق دریافت خمس و زکات برای حاکم شرع با واجب شدن خمس و زکات بر مکلف. از این رو، هرگاه مکلف با این گونه خطابات مخالفت کند، توبه به تنهایی نمی‌تواند مجازات را از او بردارد، بلکه علاوه بر توبه، رضایت طلبدن از فردی که رعایت حال او نشده، لازم است. این رعایت حال دیگران در خطاب تکلیفی را می‌توان قاعده «تلازم عرفی خطاب تکلیفی اجتماعی»^۱ با ثبوت حق» یا «دلالت التزامی خطابات تکلیفی اجتماعی با ثبوت حق» نام نهاد.

حاج شیخ عبدالکریم حائری موارد چنین تلازمی را پذیرفته، از آن به عنوان کبرای استدلال استفاده کرده است (حائری یزدی، بی تا، ۱۶۷). برای مثال از نگاه ایشان از آیه ﴿و لا یغتب بعضکم بعضاً﴾ (حجرات/۱۲) صرفاً یک حکم تکلیفی استفاده نمی‌شود، بلکه علاوه بر آن، حقی برای آن شخصی که خطاب برای رعایت حال او صادر شده است هم استفاده می‌شود (حائری یزدی، بی تا، ۱۶۷).

از بیان محقق حائری درمی‌یابیم تلازم عرفی با استظهار از دلیل به دست می‌آید و قابل فهم است. به این صورت که یک خطاب تکلیفی می‌آید و در آن رعایت حال دیگران لحاظ شده است، به گونه‌ای که برای آن‌ها «ایجاد حق» می‌کند. برای مثال، در غیبت، فقط توبه شخصی که مخاطب خطاب تکلیفی است کافی نیست، بلکه

۱. تعبیر «اجتماعی» در تقریرات مطالب ایشان نیامده است، ولی نگارنده از مجموع مطالب ایشان و مثال‌هایی که بیان می‌شود این قید را دریافت کرده است.

باید از صاحب حق رضایت نیز بطلبد، در غیر این صورت مطالبه آن برای صاحب حق محفوظ خواهد بود. این تلازم به دو صورت قابل تصور است:

۱- تلازم حکم تکلیفی و اثبات حق بدون اجازه اقدام برای احقاق حق (ر.ک):

اراکي، ۱۴۱۹ق، ۳۰۹؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ۲۴)؛

۲- تلازم حکم تکلیفی و اثبات حق با اجازه اقدام خود صاحب حق برای احقاق

حق.

نمونه برای صورت اول: مثلاً وقتی خطاب تکلیفی ﴿إِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ﴾ (بقره/۲۲۹) آمده است یعنی ملازمه عرفی و ظهور در حد دلالت التزامی دارد بر این که زوجه می تواند طلاق دهد و فقط حقی برای زوجه ثابت است، نه این که خودش می تواند اقدام کند. زوجه حق دارد اما بر حاکم است که این حق را اعمال و اجرا کند. بنابراین تلازم عرفی بین خطاب تکلیفی اجتماعی و ثبوت حق است (ر.ک: حائری یزدی، بی تا، ۱۶۷) نه تلازم عرفی بین خطاب تکلیفی اجتماعی و جواز اعمال حق. نمونه دیگر برای صورت اول؛ مثلاً در موضوع خمس و زکات که یک خطاب تکلیفی اجتماعی وجود دارد مثل «وآتوا الزکاة» اگر چه با این خطاب حق برای فقرا ثابت است (اراکي، ۱۴۱۵ق، ۱/۲۵۷، ۲۵۸، ۲/۸۹، ۳۴۷) اما آن ها نمی توانند از روی تقاص در اموال کسانی که خمس یا زکات نمی پردازند تصرف کنند و برای دریافت حق خود اقدام نمایند. بنابراین، حق برای فقرا ثابت می شود، ولی مجاز به اعمال حق و برداشتن حق خود از اموال ثروتمندان نیستند.

درباره این که چرا شیخ عبدالکریم حائری در چنین مواردی قائل به تلازم تکلیف با قسم اول ثبوت حق شده است و اقدام بر احقاق حق را به طور مستقیم برای صاحب حق قائل نشده است، ممکن است گفته شود اخذ به قدر متیقن در دلیل لبی است. به هر حال، در این که آیا برداشت عرف از وجود ملازمه حداکثری است یا حداقلی، احتمال هایی مطرح است و نمی توان به صورت قطعی برداشت حداکثری را ثابت دانست، اما ملازمه حداقلی قطعی و یقینی است. بنابراین ایشان به ثبوت حق بر اساس نظریه تلازم بین تکلیف و حق اکتفا کرده است. اما برای احقاق چنین حقی نیز راهکاری همچون مراجعه به حاکم ارائه داده است تا احقاق چنین حقوقی تعطیل نشود.

نظریه تلازم تکلیف
اجتماعی با ثبوت حق از
دیدگاه شیخ عبدالکریم
حائری
۱۴۳

اما در صورت دوم، برای مثال‌های بالا زوجه خودش می‌تواند برای طلاق اقدام کند و فقرا می‌توانند از روی تقاضا در اموال کسانی که خمس نمی‌پردازند تصرف کنند و برای دریافت حق خود اقدام نمایند. بنابراین حق برای زوجه و فقرا ثابت می‌شود و خودشان مجاز به اعمال حق طلاق و برداشتن حق خود از اموال ثروتمندان هستند.

از نظر نگارنده، براساس تقریرات شاگردان محقق حائری صورت اول فهمیده می‌شود، زیرا در موضوع طلاق می‌گوید «زوجه حق طلاق دارد» (رک: اراکی، ۱۴۱۹ق، ۳۰۹) و نمی‌گوید «خود زوجه می‌تواند طلاق دهد»، بلکه حاکم جایگزین زوج می‌شود و طلاق را جاری می‌کند، زیرا طلاق دست زوج است. بنابراین، استظهار و تلازم وجود دارد و نکته‌ای دقیق و صحیح است. چنانچه منظور از استظهار و تلازم صورت دوم باشد، پذیرفتنی نیست.

تطبیق موردی نظریه بر مسئله حق طلاق برای زوجه

ثمره این نظریه در بعضی احکام اجتماعی مثل حق طلاق برای زوجه، حق فقرا در اموال ثروتمندان و... آشکار می‌شود. در ادامه به تبیین چگونگی تلازم در ضمن بیان ادله حق طلاق برای زوجه و تطبیق آن پرداخته می‌شود.

درباره حق طلاق، فقها به‌ویژه فقهای قبل از شیخ عبدالکریم حائری و هم‌زمان ایشان معتقد بودند طلاق حق زوج است و برای زوجه حقی قائل نبودند. با تحقیق نگارنده این حکم مفروض فقهای پیشین بوده است و کسی به تبیین ادله آن پرداخته است.^۱ البته در موضوع جایز نبودن طلاق ولی و مولا نسبت به صغیر و کنیز به حدیث «الطلاق بید من اخذ بالساق» (ابن ابی‌جمهور احسائی، ۱۴۰۵ق، ۱/۲۳۴) استناد کرده‌اند (حلی، ۱۴۲۸ق، ۱/۳۲۶؛ عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق، ۱۳/۸۹)؛ یعنی همان دلیلی که ثابت می‌کند طلاق حق زوج است، دلالت بر جایز نبودن چنین طلاقی دارد. گویا دلیل عمده آنان بر این که طلاق حق زوج است همین حدیث است. البته این

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۸

پاییز ۱۴۰۱

۱۴۴

^۱ البته در بعضی از کتب فقهی معاصر (که بعد از فوت شیخ عبدالکریم حائری نوشته شده است) به مستند قرآنی و روایی حکم طلاق و این که حق زوج می‌باشد پرداخته‌اند (رک: مازندرانی، ۱۴۲۹ق، ۳۵).

حدیث در منابع روایی شیعه وارد نشده و از روایات عامه است.^۱ اما دربارهٔ ثبوت حق طلاق برای زوجه چنانچه اشاره شد برخی همچون شیخ مفید، سلار، ابوالصلاح حلبی و... این حق را پذیرفته‌اند، اما شیخ عبدالکریم حائری دلیلی را برای اثبات این حق مطرح کرده‌است که قبل از ایشان این استدلال بیان نشده‌است. استدلال وی براساس نظریهٔ تلازم بین تکلیف اجتماعی و حق است. حائری معتقد است زوجه نسبت به یکی از دو مورد «نفقة واجب یا طلاق» دارای حق است (اراکي، ۱۴۱۹ق، ۳۰۹).^۲ از نظر ایشان حق زوجه نسبت به نفقه واجب نیاز به اثبات نیست، ولی حق طلاق برای زن را می‌توان با توجه به آیات و روایات و براساس نظریهٔ تلازم تکلیف اجتماعی با حق اثبات کرد. وی با استفاده از آیات قرآن مجید و به کارگیری اجتهاد، دو اصل را به ترتیب، محور اصلی تدوین حقوق خانواده از نظر فقه اسلامی می‌دانست. بر این اساس، هرکس باید در زندگی یکی از دو اصل را رعایت و اجرا کند: اصل اول، دوام زندگی شایسته است و اصل دوم، جدایی شایسته. در صورت ناتوانی در اصل اول، به اجرای اصل دوم ملزم می‌شود (یزدی، بی‌تا؛ محقق داماد، بی‌تا).

نظریهٔ تلازم تکلیف
اجتماعی با ثبوت حق از
دیدگاه شیخ عبدالکریم
حائری

۱۴۵

۱ اگرچه در بعضی از کتب فقهی معاصر که بعد از فوت شیخ عبدالکریم حائری نوشته شده‌است، به مستند روایی شیعه «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بَكْرِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي امْرَأَةٍ نَكَحَهَا رَجُلٌ فَأَصْدَقْتَهُ الْمَرْأَةُ - وَ سَرَطَتْ عَلَيْهِ أَنْ يَبْدِيَهَا الْجَمَاعَ وَ الطَّلَاقَ - فَقَالَ خَالَفَ السُّنَّةَ وَ وَلى الْحَقَّ مَنْ لَيْسَ أَهْلُهُ - وَ قَضَى أَنْ عَلَى الرَّجُلِ الصَّدَاقَ - وَ أَنْ يَبْدِيَ الْجَمَاعَ وَ الطَّلَاقَ وَ تِلْكَ السُّنَّةُ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۹۸/۲۲) دربارهٔ صحت شرط وکالت حق طلاق به زوجه در ضمن عقد ازدواج استدلال شده‌است (رک: ابروانی، ۱۴۲۷ق، ۴۴۵/۲). همچنین روایات دیگر مشابه با موضوع از امام باقر علیه السلام وارد شده‌است. ایشان دربارهٔ مردی که با زنی ازدواج کرده و به موجب شرط، اختیار آمیزش و طلاق را به زن واگذار کرده بود، فرمودند: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَأْتِنَاهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَضَى فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَ أَصْدَقْتَهُ هِيَ - وَ اسْتَرَطَتْ عَلَيْهِ أَنْ يَبْدِيَ الْجَمَاعَ وَ الطَّلَاقَ - قَالَ خَالَفَتِ السُّنَّةَ وَ وَلىتَ حَقًّا لَيْسَتْ بِأَهْلِهِ - فَقَضَى أَنْ عَلَيْهِ الصَّدَاقَ - وَ يَبْدِيَ الْجَمَاعَ وَ الطَّلَاقَ وَ ذَلِكَ السُّنَّةُ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۱/۲۸۹): «با سنت مخالف کردی و زن نیز بر امری تسلط یافته‌است که اهلیت آن را ندارد» سپس چنین قضاوت فرمود که «مهریه برعهدهٔ مرد است و اختیار آمیزش و طلاق با اوست و این حکم مطابق سنت است» اما قداما به آن اشاره نداشت‌اند.

۲ دربارهٔ مکتوبات شاکرگردان شیخ عبدالکریم حائری نقل شده‌است: «آیت‌الله‌العظمی اراکسی رحمه الله مکرر می‌فرمودند که این نوشته‌ها با استفاده از بیانات آیت‌الله‌العظمی حائری نگاشته شده گرچه عنوان "تقریرات" ندارد» (رک: اخوان صراف، ۲۳).

استدلال به آیه «إِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ» مبتنی بر نظریه تلازم تکلیف

اجتماعی با حق

فراز ﴿إِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ آیه شریفه درباره طلاق رجعی است. آغاز آیه می‌فرماید: طلاق رجعی که برای شوهر در آن حق رجوع و بازگشت به همسر مطرح شده، دو نوبت است. در این فراز می‌فرماید: زوج در هر مرتبه از رجوع، یا به‌طور شایسته همسر خود را نگهدارد و آشتی کند یا با ترک رجوع او را با نیکی رها نماید و از او جدا شود.

شیخ عبدالکریم با استظهار از این آیه به‌منظور اثبات حق طلاق برای زن بهره می‌گیرد و می‌گوید: تصور نشود به‌دلیل خطاب تکلیفی این آیه ناظر به حالتی است که شوهر قدرت و تمکن مالی دارد و مردی که ناتوان باشد تکلیفی ندارد تا گفته شود آیه نسبت به شوهری که عاجز باشد دلالتی ندارد. اگر چنین توهمی شد می‌گوییم اگرچه هیئت و امر این چنین است و آیه هم شبیه هیئت امر است، ولی در علم اصول ثابت شده است ماده امر درباره کسی که توان دارد و کسی که ناتوان است اطلاق دارد و شامل هردو می‌شود. از این رو خطاب آیه هم که شبیه ماده و هیئت امر است دارای اطلاق است (اراکی، ۱۴۱۹ق، ۳۰۹). بنابراین احتمال این که حکم در آیه به کسی که تمکن مالی دارد اختصاص داشته باشد، به دلیل اطلاق ماده خطاب آیه رد می‌شود (حائری یزدی، ۱۴۱۸ق، ۴۵۹؛ گلپایگانی، ۱۴۱۰ق، ۱۳۷/۱، ۱۷۵/۲؛ آشتیانی، بی تا، ۵۷، ۱۳۸، ۱۴۱).

شیخ عبدالکریم در ادامه بیان استظهار و تلازم به آیه شریفه می‌گوید: اگر کسی بگوید با این استظهار فقط تکلیف ثابت می‌شود نه حق - در حالی که شما در پی اثبات حق بودید که زوجه می‌تواند آن را مطالبه کند - در پاسخ می‌گوییم: اولاً اگر چه مفاد دلیل در ابتدا اثبات تکلیف است، ولی می‌توان گفت که در همه تکالیفی که در آن‌ها منفعت شخص دیگری لحاظ شده است عرف با خطاب دلیل انتزاع می‌کند و آن شخص مخاطب دلیل دارای حق می‌شود (اراکی، ۱۴۱۹ق، ۳۰۹).

بنابراین هر چند خطاب ﴿إِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ متوجه فردی است که متمکن از پرداخت نفقه است، ولی به دلیل اطلاق ماده خطاب، تکلیف به یکی از دو امر ﴿إِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ به صورت واجب تخییری به زوج موسر

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۸

پاییز ۱۴۰۱

۱۴۶

توان) اختصاص ندارد، بلکه شامل معسر (ناتوان) نیز خواهد بود و چون یکی از دو فرد واجب تخییری یعنی «إِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ» متعذر شده است، پس فرد دیگر واجب تخییری یعنی طلاق «تَسْرِیْحُ یَا حَسَانَ» در حق معسر متعین خواهد بود و از آنجایی که این تکلیف (و جوب تخییری إِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ یا تَسْرِیْحُ یَا حَسَانَ) به منظور رعایت حال زوجه صادر شده است، پس حقی نیز برای زوجه ایجاد خواهد شد (حائری یزدی، بی تا، ۱۶۷؛ علوی قزوینی، ۱۳۶۷، شماره ۱۱).

نقد و بررسی استدلال

ممکن است گفته شود با دقت در تمام آیه شریفه دریافت می شود محتوا و دلالت آیه درباره طلاق نیست، بلکه در مورد بازگشت مرد در طلاق رجعی است. اجازه بازگشت فقط در دو طلاق مجاز شمرده شده است. در آیه بعد حکم رجوع در طلاق سوم بیان می شود که قرینه است بر این که آیه شریفه در مقام بیان حکم طلاق رجعی است که در نوبت سوم نیاز به محلل دارد. حال در نوبت اول هنگامی که زوج، طلاق داد چنانچه در عده تصمیم به بازگشت به زندگی داشت، با نیت آزار و اذیت همسرش نباشد بلکه با نیت زندگی همراه آرامش و معروف باشد. در صورتی که تصمیم بازگشت به زندگی ندارد با خوشی و نیکی همسرش را رها کند و آزاد بگذارد و این رهایی طلاق جدید نیست، بلکه همان طلاق اعلام شده است که ادامه پیدا می کند. بنابراین، آیه در مقام بیان حکم طلاق نیست، بلکه حکم نوع رفتار با زن در زمان عده را بیان می کند. اگر آیه در مقام بیان حکم طلاق باشد، استظهار شیخ عبدالکریم صحیح است، ولی چون در مقام بیان نیست استظهار ایشان پذیرفته نیست و دلیل دیگری باید جست.

پاسخ

به نظر می رسد پاسخ بیان شده قانع کننده نیست. می توان از آیه ﴿وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا﴾ (بقره/۲۳۱) برای پاسخ کمک گرفت. در این آیه که ظهور در تعلیل

۱. به خاطر زیان رساندن و تعدی کردن، آنها را نگه ندارید.

دارد می‌توان از علت استفاده کرد و حکم را تعمیم داد، چراکه مسئله ضرر را مطرح کرده‌است. پس در مواردی که شوهر تکالیف ثابت شده در شریعت را رعایت نکرده و عصیان کند، این موجب ضرر به همسر است، بنابراین باید براساس آن، حقی را برای زوجه قائل شد تا رفع ضرر محقق شود. بعضی فقهای معاصر نسبت به حق طلاق برای زن، به قاعده «لاضرر» و «لاخرج» استدلال کرده‌اند. استدلال آن‌ها در بحث قاعده لاضرر و اثبات حکم عدمی این گونه ارائه شده‌است که اگر زوج نفقه زوجه را پرداخت نکند و حق طلاق برای غیر زوج ثابت نباشد، موجب ضرر و حرج زوجه می‌شود (ر.ک: ۱۴۲۶ق، ۱/۱۴۴؛ سیستانی، ۱۴۱۴ق، ۲۹۵، ۳۰۴). طبق قاعده لاضرر زوج با نپرداختن نفقه یا رعایت نکردن حقوق زوجه ضرر می‌کند و حق طلاق برای زوجه ایجاد می‌شود، ولی چون زوجه حق اجرای طلاق را ندارد، اجرای طلاق به حاکم واگذار شده‌است، زیرا حق جلوگیری از اضرار به دیگری با هر وسیله ممکن متعلق به حاکم است. در موضوع بحث، بعد از بی‌نتیجه ماندن اقدام‌های گوناگون دربارهٔ احقاق حق زوجه، تنها راهی که باقی می‌ماند اجرای طلاق توسط حاکم است، چراکه ولی کسی است که از دستور حاکم امتناع می‌کند. از این رو، این ادله برای اثبات نظر شیخ عبدالکریم نیز قابل استناد و مؤید است، اگرچه وی به آن اشاره‌ای نکرده باشد.

جستارهای
فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۸
پاییز ۱۴۰۱

۱۴۸

استدلال به صحیحۀ ابی بصیر مبتنی بر نظریه تلازم تکلیف اجتماعی با حق

شیخ عبدالکریم در ادامهٔ استظهار به آیهٔ شریفه می‌گوید برفرض که بپذیریم آیه فقط در مقام بیان حکم تکلیفی است نه حکم وضعی، ولی از روایت ابی بصیر مرادی می‌توان این حق را برای زوجه استفاده کرد (اراکسی، ۱۴۱۹ق، ۳۱۰). صحیحۀ ابی بصیر (مازندرانی، ۱۴۲۹ق، ۳۲) می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «کسی که همسر دارد و جامهٔ او را فراهم نمی‌کند و حداقل غذا را به او نمی‌دهد، امام (یا حاکم) می‌تواند بین زن و مرد جدایی اندازد»^۱.

۱. بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ يُعْنِي الْمُرَادِيَّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ امْرَأَةٌ فَلَمْ يَكْسِبْهَا - مَا يُؤَارِي عَوْرَتَهَا وَ يُطْعِمَهَا مَا يَتَّقِمُ صُلْبَهَا - كَانَ حَقًّا عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَفْرُقَ بَيْنَهُمَا (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ۳/۴۴۱؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۵۰۹/۲۱).

از نظر محقق حائری روایت هم شامل صورتی می‌شود که مرد تمکن دارد و نفقه نمی‌دهد و هم صورتی که ناتوان و عاجز از پرداخت نفقه است. بنابراین، روایت در هردو مورد صحیح است. همچنین شامل موردی می‌شود که ناتوانی قبل از عقد وجود داشته یا بعد از عقد به وجود آمده باشد. در مورد اول نیز چه زن وضعیت را بداند یا نداند روایت شامل آن هم می‌شود.

شیخ عبدالکریم در ادامه استدلال به روایت ابی بصیر بیان می‌کند فرمایش امام علیه السلام که فرمود: «کان حقاً علی الامام» گواه بر این است که این حق صاحبی دارد که از امام مطالبه احقاق حق کرده است و تنها کسی که صلاحیت صاحب بودن و طرف بودن امام را دارد زوجه است. بنابراین زوجه مستحق است و امام مستحق علیه است، از این رو حق زوجه است که از امام مطالبه احقاق حق کند.

نقد و بررسی استدلال

ممکن است گفته شود ایشان برای مدعای خود استدلالی مبتنی بر روایت ارائه نمی‌دهد که روایت اطلاق دارد و شامل همه صورت‌ها - چه مرد با تمکن چه با ناتوانی نفقه نمی‌دهد و چه زن می‌دانسته تمکن ندارد یا نمی‌دانسته - می‌شود. ضمن اینکه اصل عقلی بر این است که تکلیف متوجه کسی است که توان آن را داشته باشد و ناتوان تخصصاً از دایره حکم خارج است. وی فقط تعبیر «کان حقاً علی الامام» را قرینه می‌گیرد بر این که این حق صاحبی دارد و از امام علیه السلام مطالبه احقاق حق کرده است و تنها کسی که صلاحیت صاحب بودن و طرف بودن امام علیه السلام را دارد زوجه است. در حالی که ممکن است اشاره به ولایت امام علیه السلام داشته باشد و در این صورت مقام امامت صاحب حق خواهد بود که بین زوج و زوجه فاصله بیاندازد و زوج را از بهره بردن از زوجه محروم کند تا زوج مجبور به انجام وظایف خود در قبال زوجه شود یا خود زوج طلاق دهد.

پاسخ

روشن است که این اشکال وارد نیست، چرا که ولایت امام علیه السلام بر اجرای حق به واسطه ایجاد حق برای زوجه است، ولی چون زوجه اجازه اجرای حق را ندارد، با

نظریه تلازم تکلیف
اجتماعی با ثبوت حق از
دیدگاه شیخ عبدالکریم
حائری
۱۴۹

رعایت نکردن حق زوجه توسط زوج، اجرای حق زوجه به امام علیه السلام منتقل می‌شود و خود این نشان از ایجاد حق طلاق برای زوجه است. شاهد بر مدعا این است که در صورت رضایت زن به ادامه زندگی، امام علیه السلام یا حاکم حق اجرای طلاق را ندارد.

استدلال به حسنه جمیل بن دراج مبتنی بر نظریه تلازم تکلیف اجتماعی با حق

از نظر حاج شیخ عبدالکریم حائری روایت دیگری که از آن می‌توان حق بودن طلاق برای زوج را استفاده کرد حسنه جمیل بن دراج است (اراک، ۱۴۱۹ق، ۳۱۰) در این حسنه قوی (مجلسی اول، ۱۴۰۶ق، ۲۵۲/۶) جمیل می‌گوید: مرد فقط برای نفقه پدر و مادر و فرزند مجبور می‌شود. ابن عمیر می‌گوید به جمیل گفتیم: زن چطور؟ جمیل در پاسخ گفت: عنبسه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی که زوج لباس و غذای زوجه را تأمین کند، زوجه با زوج ادامه زندگی دهد، در غیر این صورت زوج زوجه را طلاق دهد.^۱

شیخ عبدالکریم معتقد است ظاهر «طَلَّقَهَا» در روایت فقط حکم تکلیفی عاری از حکم وضعی نیست. بنابراین تا زمانی که برای زوجه حقی نباشد که آن را مطالبه کند «طَلَّقَهَا» در روایت هیچ فایده‌ای ندارد و اگر زوج از طلاق دادن خودداری کند حاکم او را مجبور می‌کند طلاق دهد، همان‌طور که بر پرداخت نفقه پدر و مادر و فرزند مجبور می‌کند. بنابراین سخن معصوم علیه السلام این معنا را دارد: جایی که سلب عنوان (والدیت و ولدیت) از پدر و مادر و فرزند ممکن نباشد ناگزیر این امر منحصر در مجبور کردن به پرداخت نفقه است. اما برای زوجه از جهت دیگر راه باز است و آن سلب عنوان زوجیتش است و مناسب این مطلب مستحق بودن و بردن مرافعه نزد حاکم است، همان‌طور که در پدر و مادر و فرزند این استحقاق وجود دارد (اراک، ۱۴۱۹ق، ۳۱۱).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۸

پاییز ۱۴۰۱

۱۵۰

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ: لَا يُجْبِرُ الرَّجُلَ إِلَّا عَلَى نَفَقَةِ الْوَالِدَيْنِ وَالْوَلَدِ - قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ قُلْتُ لِحَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ - قَالَ قَدْ رَوَى عُنَيْسَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ - إِذَا كَسَاهَا مَا يُؤَارِي عَوْرَتَهَا وَ يُطْعِمُهَا مَا يَنْقِمُ صُلْبَهَا - أَقَامَتْ مَعَهُ وَ إِلَّا طَلَّقَهَا - قُلْتُ فَهَلْ يُجْبِرُ عَلَى نَفَقَةِ الْأَخْتِ - فَقَالَ لَوْ أُجْبِرَ عَلَى نَفَقَةِ الْأَخْتِ - كَانَ ذَلِكَ خِلَافَ الرِّوَايَةِ. (كلینی، ۱۴۲۹ق، ۱۱/۱۷۶ و ۱۷۷: حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۵۱۰/۲)

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه واکاو و تبیین شد طبق اندیشه‌های فقهی و اصولی شیخ عبدالکریم حائری نظریه «تلازم تکلیف اجتماعی بر ثبوت حق» قابل اثبات و پذیرش است. بر اساس این نظریه هنگام جعل حکم در تکالیف اجتماعی رعایت حق دیگری لحاظ می‌شود. در نتیجه علاوه بر تشریح حکم تکلیفی، برای دیگری «حق» نیز ایجاد می‌کند. یکی از موارد تطبیق این نظریه را می‌توان «حق طلاق برای زن» دانست. این تلازم و استظهار از آیه شریفه ﴿إِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ استفاده می‌شود. وی در استظهار از آیه به منظور اثبات حق طلاق برای زن که شوهرش به سبب اعسار از پرداخت نفقه ناتوان شده است، با بیان دو مقدمه معتقد است هرگاه مکلف با این گونه خطابات مخالفت کند، حکم وضعی همچنان باقی است و صاحب حق می‌تواند حق ایجاد شده را مطالبه کند. وی در تأیید این تلازم به دو روایت اشاره می‌کند؛ ۱. روایت ابی بصیر مرادی؛ ۲. حسنة جمیل بن دراج. ایشان معتقد است این دو روایت بر «حق طلاق برای زوجه» دلالت دارد و استظهار و تلازم آیه بر حق را تأیید می‌کند. از نظر او روایت جمیل هر دو حکم تکلیفی و وضعی را شامل می‌شود و اگر زوج از طلاق دادن خودداری کند حاکم او را مجبور به طلاق می‌کند. نگارنده، خدشه و نقدها به ادله قرآنی و روایی را وارد نمی‌داند و معتقد است ادله بر دیدگاه شیخ عبدالکریم دلالت دارد، ضمن این که قاعده «لا حرج» و «لا ضرر» نیز نظر شیخ عبدالکریم را ثابت می‌کند، اگرچه ایشان به این ادله اشاره‌ای نکرده است.

نظریه تلازم تکلیف
اجتماعی با ثبوت حق از
دیدگاه شیخ عبدالکریم
حائری

۱۵۱

منابع

• قرآن کریم

۱. آشتیانی، محمود. حاشیه علی درر الفوائد. قم: بی‌نا.
۲. ابن‌ادریس حلی، محمد بن منصور بن احمد. (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. چاپ دوم. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۳. ابن‌ابی جمهور احسایی، محمد بن علی. (۱۴۰۵ق). عوالی اللئالی العزیزة. قم: دار سید الشهداء للنشر.
۴. ابن‌بابویه، محمد بن علی. (۱۴۱۳ق). من لا یحضره الفقیه. چاپ دوم. قم: مؤسسة النشر

- الاسلامى، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۵. اخوان صراف، زهرا. (بى تا). «نسبت منهج آيت الله شيخ عبدالكريم حائرى با مكاتب اجتهادى رايح»، گاهنامه مدرسه على خاتم الاوصياء، بازيابى شده در تاريخ ۷ مرداد ۱۴۰۱، از: <https://mobahefat.ir/4063>
۶. اراكى، محمدعلى، كتاب البيع (للأراكى). (۱۴۱۵ق). قم: مؤسسه در راه حق.
۷. اراكى، محمدعلى. (۱۴۱۹ق). كتاب النكاح. قم: نور نگار.
۸. ايروانى، باقر. (۱۴۲۷ق). دروس تمهيدية فى الفقه الاستدلالي على المذهب الجعفرى. قم: دار الفقه للطباعة و النشر.
۹. ايروانى، باقر. (۱۴۲۶ق). دروس تمهيدية فى القواعد الفقهية. چاپ سوم. قم: دار الفقه للطباعة و النشر.
۱۰. جمعى از محققين، تهيه و تدوين مركز اطلاعات مدارك اسلامى. (۱۳۸۸). فرهنگ نامه اصول فقه. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامى قم.
۱۱. جوادى آملی، عبدالله. (۱۳۸۲). «حق و تکليف». حکومت اسلامى (۲۹).
۱۲. حائرى يزدي، شيخ عبدالكريم. (بى تا). كتاب النكاح (تقريرات درس به قلم ميرزا محمود آشتياني). مشهد: چاپخانه خراسان.
۱۳. حائرى يزدي، عبدالكريم. (۱۴۱۱ق). درر الفوائد. قم: مؤسسه النشر الاسلامى، التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.
۱۴. حر عاملی، محمدبن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة. قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
۱۵. حلی، حسين. (۱۴۱۵ق). بحوث فقهية (للحلی). چاپ چهارم. قم: مؤسسه المنار.
۱۶. حلی، نجم الدين جعفر بن زهدرى. (۱۴۲۸ق). إيضاح ترددات الشرائع. چاپ دوم. قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى رحمته الله عليه.
۱۷. خويى، سيد ابوالقاسم. (۱۴۱۰ق). منهاج الصالحين. قم: نشر مدينة العلم.
۱۸. طوسى، ابو جعفر محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق). تهذيب الأحكام. چاپ چهارم. تهران: دار الكتب الإسلامية.
۱۹. فاضل موحدى لنگرانی، محمد. (۱۳۸۵). تعليقه كفاية الأصول. چاپ پنجم. ناشر: نوح.
۲۰. فياضى غزنوى، محمدعلى. (۱۳۹۳) رابطه حق و تكليف. مطالعات فلسفى كلامى، ۳ (۳) مهر ۱۳۹۳.
۲۱. كركى عاملی، على بن حسين. (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فى شرح القواعد. چاپ دوم.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۸

پاییز ۱۴۰۱

۱۵۲

قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.

۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۲۹ق). **الکافی**. قم: دار الحديث للطباعة و النشر.
۲۳. علوی قزوینی. (۱۳۶۷). «بررسی نظریه طلاق حاکم و ماهیت حقوقی آن». **مجله نامه مفید** (۱۱).

۲۴. مازندرانی، علی اکبر سیفی. (۱۴۲۹ق). **دلیل تحریر الوسيلة - أحكام الأسرة**. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.

۲۵. مجلسی اول، محمد تقی. (۱۴۰۶ق). **روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه**. چاپ دوم. قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانور.

۲۶. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. (۱۴۰۶ق). **ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار**. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه.

۲۷. محقق داماد، سید مصطفی. (بی تا). **مروری بر اندیشه های اصولی و فقهی آیت الله عبدالکریم حائری (گفت و گو)**. بازیابی شده در تاریخ ۷ مرداد ۱۴۰۱ از:

<https://howzeh100.com/portfolio/%D9%85%D8%B1%D9%88%D8%B1%DB8%C-%D8%A8%D8%B1-%D8%A7%D9%86%D8%AF%DB8%C%D8%B4%D9%87%E2%80%8C%D9%87%D8%A7%DB8%C-%D8%A7%D8%B5%D9%88%D9%84%DB-8%C%D8%8C-%D9%81%D9%82%D9%87%DB8%C-%D9%88-%D8%B3%DB8%C%D8%A7/>

۲۸. مروارید، علی اصغر. (۱۴۱۰ق). **الینایع الفقهیه**. بیروت: دار التراث /الدار الإسلامیه.

۲۹. مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۹۱ق). **نظریه حقوقی اسلام تحقیق و نگارش محمد مهدی نادری قمی، محمد مهدی کریمی نیا**. (۱۳۹۱). قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.

۳۰. مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۸۸). **نگاهی گذرابه حقوق بشر از دیدگاه اسلام**. گردآورنده: عبدالحکیم سلیمی. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.

۳۱. موسوی گلپایگانی، محمدرضا. (۱۴۱۰ق). **افاضة العوائد** (تعليق علی درر الفوائد) چاپ دوم. قم: دار القرآن الکریم.

۳۲. موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا. (۱۴۰۹ق). **مجمع المسائل** (للكلپایگانی). چاپ دوم. قم: دار القرآن الکریم.

نظریه تلازم تکلیف
اجتماعی با ثبوت حق از
دیدگاه شیخ عبدالکریم
حائری
۱۵۳

۳۳. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. (۱۳۹۹). جامع الشتات فی أجوبة السؤالات (للمیرزا القمی). قم: فقه الثقلین.

۳۴. نیویان، سید محمود. (۱۳۸۶). حق و تکلیف و تلازم آن‌ها. معرفت فلسفی، سال پنجم (۲).

۳۵. یزدی، مهدی. (بی تا). احیای سنت قم، اجتهاد و اعتدال. بازیابی شده در تاریخ ۷ مرداد ۱۴۰۱، از

<http://rahnamehmag.ir/%D8%A7%D8%AD%DB8%C%D8%A7%DB8%C-%D8%B3%D9%86%D8%AA-%D9%82%D9%85%D8%8C-%D8%A7%D8%AC%D8%AA%D9%87%D8%A7%D8%AF-%D9%88-%D8%A7%D8%B9%D8%AA%D8%AF%D8%A7%D9%84/>

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هشتم، شماره پیاپی ۲۸

پاییز ۱۴۰۱

۱۵۴

References

The Holy Qur'an

1. Ibn Idrīs al-Hillī, Muḥammad Ibn Aḥmad. 1996/1410. *al-Sarā'ir al-Hāwī li Tahḥir al-Fatāwī*. Qum: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
2. al-Iḥsā'ī, Ibn Abī Jumhūr. 1985/1405. *'Awāli al-Li'ālī al-'Azīziyya*. Qum: Dar Sayyid al-Shuhadā' li al-Nashr.
3. Ibn Bābiwayh al-Qommī, Muḥammad Ibn 'Alī (al-Shaykh al-Ṣadūq). 1992/1413. *Man Lā Yahḍuruh al-Faqīh*. 2nd. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
4. Ikhwān-Ṣarrāf, Zahrā. n.d. *Nisbat-i Minhaj Āyatullāh Shaykh 'Abd al-Karīm Ḥā'irī bā Makātib-i Ijtihādī-yi Rāyij*. Gāhnāmih-yi Madrisih-yi 'Ālī-yi Khātam al-Awsiyā'. Published on 27 July, 2022 in <https://mobahesat.ir/4063>.
5. al-Arākī, Muḥammad 'Alī. *Kitāb al-Bay'*. 1994/1415. Qom: Mu'assisih-yi dar Rāh-i Ḥaq.
6. al-Arākī, Muḥammad 'Alī. 1998/1377. *Kitāb al-Nikāh*. Qom: Intishārāt-i Nūr Nigār.
7. al-Īrawānī, Muḥammad Bāqir. 2006/1427. *Durūs Tamhīdiyah fi al-Fiqh al-Isṭidlālī 'alā Madhhab al-Ja'farīyah*. 5th. Qom: Dār al-Fiqh.
8. al-Īrawānī, Muḥammad Bāqir. 2011/1432. *Durūs Tamhīdiyah fi al-Qawā'id al-Fiqhiyah*. 3rd. Qom: Dār al-Fiqh.
9. Āshtiyānī, Maḥmūd. *Ḥāshiyat 'alā Durar al-Fawā'id*. Qom.
10. A Group of Researchers. Preparation and compilation of Islamic documents information center. 2009/1388. *Farhang Nāmih-yi Uṣūl Fiqh*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qum (Intishārāt-i Daftar-i Tabliḡhāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yi 'Ilmīyyi-yi Qum).
11. Jawādī Āmulī, 'Abd Allāh. 2003/1382. *Ḥaqq wa Taklīf*. Ḥukūmat-i Islāmī.
12. al-Ḥā'irī al-Yazdī, 'Abd al-Karīm. n.d. *Kitāb al-Nikāh. Taqrīr (transcribed by Mīrzā Maḥmūd Āshtiyānī)*. Mashhad: Chāpkhānih-yi Khurāsān.
13. Ḥā'irī Yazdī, 'Abd al-Karīm. 1987/1408. *Durar al-Fawā'id*. 5th. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
14. al-Ḥurr al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Ḥasan. 1988/1409. *Tafṣīl Wasā'il al-Shī'a ilā Taḥṣīl al-Masā'il al-Sharī'a*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ḥyā' al-Iturāth.
15. Al-Ḥillī, Ḥusayn. 1995/1415. *Buḥūth Fiqhiyyah*. 4th. Qom: Mu'assasat al-Manār.

16. Al-Hillī, Najm al-Dīn Ja'far ibn Zahdārī. 2007/1428. *'Īdāh Taraddudāt al-Sharā'ī*. 2nd. Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-'Uzmā al-Mar'ashī al-Najafī.
17. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1989/1410. *Minhāj al-Şālīhīn*. Qom: Nashr Madīnat al-'Ilm.
18. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1986/1407. *Tahdhīb al-Ahkām fī Sharḥ al-Muqni'at lil Shaykh al-Mufīd*. Edited by Sayyid Ḥasan Khurāsānī. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya.
19. Al-Fāḍil Al-Lankarānī, Muḥammad. 2006/1385. *Ta'liqat Kifāyat al-Uşūl*. 5th. Nashr Nūh.
20. Fayyāqī-Ghaznawī, Muḥammad. 2014/1393. *Rābiṭih-yi Ḥaqq wa Taklīf*. Muṭālī'āt Falsafī Kalāmī, 3 (3).
21. al-'Āmilī al-Karakī, 'Alī Ibn al-Ḥusayn (al-Muḥaqqiq al-Karakī, al-Muḥaqqiq al-Thānī). 1993/1414. *Jamī' al-Maqāşid fī Sharḥ al-Qawa'id*. 2nd. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ḥyā' al-Turath.
22. al-Kulaynī al-Rāzī, Muḥammad Ibn Ya'qūb (al-Shaykh al-Kulaynī). 2008/1429. *al-Kāfī*. 1th. Edited by Mu'assasat Dār al-Ḥadīth. Qum: Mu'assasat Dār al-Ḥadīth.
23. al-Mūsawī al-Gulpāyḡānī, al-Sayyid Muḥammad Riḍā. 1989/1410. *Ifādat al-'Awā'id (Ta'liq 'alā Durar al-Fawā'id)*. 2nd. Qom: Dār al-Qur'ān al-Karīm.
24. 'Alawī-Qazwīnī, Sayyid 'Alī. 1988/1367. *Barrasī-yi Nazariyih-yi Ṭalāq Ḥākīm*
25. al-Sayfī al-Māzandarānī, 'Alī Akbar. 2008/1429. *Dalīl Tahṛīr al-Wasīla - al-Satir wa al-Sātir*. Qom: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
26. al-Majlisī, Muḥammad Taqī (al-Majlisī al-Awwal). 1985/1406. *Rawḍat al-Muttaqīn fī Sharḥ Man Lā Yaḥḍaruh al-Faqīh*. 2nd. Qom: Bunyād-i Farhang-i Islāmī-yi Kūshānpūr.
27. al-Majlisī, Muḥammad Bāqir (al-'Allama al-Majlisī). 1985/1406. *Malādh al-Akhyār fī Fahm Tahdhīb al-Akhhār*. Edited by al-Sayyid Mahdī al-Rajā'ī. Qom: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-'Uzmā al-Mar'ashī al-Najafī.
28. Muḥaqqiq Dāmād, Sayyid Muşṭafā. n.d. *Murūrī bar Andīshih-hāyi Uşūlī wa Fiqhī Āyatullāh 'Abdal-karīm Ḥā'irī*. Published on 29 July, 2020 in: <https://howzeh100.com/portfolio/%D9%85%D8%B1%D9%88%D8%B1%DB8%C-%D8%A8%D8%B1-%D8%A7%D9%86%D8%AF%DB8%C%D8%B4%D9%87%E2%80%8C%D9%87%D8%A7%DB8%C-%D8%A7%D8%B5%D9%88%D9%84%DB8%C%D8%8C-%D9%81%D9%82%D9%87%DB8%C-%D9%88-%D8%B3%DB8%C%D8%A7/>

29. Murwārīd, ‘Alī-Aṣghar. 1989/1410. *Al-Yanābi’ al-Fiqhīyah*. Beirut: Dār al-Turāth.
30. Miṣbāḥ Yazdī, Muḥammad Taqī. 2012/1391. *Naẓariyeh-yi Huqūq-i Islāmī*. Edited by Muḥammad-Mahdī Nādirī-Qommī and Karīm-Nīyā, Muḥammad Mahdī. Qom: Mu’assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
31. Miṣbāḥ Yazdī, Muḥammad Taqī. 2009/1388. *Nigāhī Gudharā bih Huqūq-i Bashār az Dīdgāh-i Islām*. Compiled by ‘Abd al-Ḥakīm Salīmī. Qom: Mu’assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
32. al-Mūsawī al-Gulpāygānī, al-Sayyid Muḥammad Riḍā. 1993/1372. *Majma’ al-Masā’il*. 2nd. Qom: Dār al-Qur’ān al-Karīm.
33. al-Qummī, al-Mīrzā Abū al-Qāsim (al-Mīrzā al-Qummī). 1978/1399. *Jāmi’ al-Shattāt fī ‘Ujūbat al-Su’ālāt*. Qom: Fiqh al-Thaqalayn.
34. Nabawīyān, Sayyid Maḥmūd. 2007/1386. *Ḥaqq wa Taklīf wa Talāzum Ānhā*. Ma’rifat Falsafī. 5 (2).
35. Yazdī, Mahdī. n.d. *’Ihyā-yi Sunnat-i Qom, Ijtihād wa I’tidāl*. Published on 29 July, 2022 in: <http://rahnamehmag.ir/%D8%A7%D8%AD%DB8%C%D8%A7%DB8%C-%D8%B3%D9%86%D8%AA-%D9%82%D9%85%D8%8C-%D8%A7%D8%AC%D8%AA%D9%87%D8%A7%D8%AF-%D9%88-%D8%A7%D8%B9%D8%AA%D8%AF%D8%A7%D9%84/>

